

برابری مدنی و تکوین پویای ملت‌سازی در ایران

فرزاد پورسعید

کارشناس ارشد علوم سیاسی از دانشگاه علامه طباطبائی

«در میان قوانینی که بر جوامع انسانی حاکمند، قانونی هست که روش‌تر و دقیق‌تر از دیگران است: برای آنکه انسانها متمدن شوند و همچنان متمدن باقی بمانند باید که هنر به هم پیوستن آنها نیز به همان اندازه افزایش سطح برابری‌شان رشد و بهبود یابد.»
آلکسیس دو توکویل / دموکراسی در آمریکا

مقدمه

هنر هم‌پذیری و به هم پیوستن همان‌گونه که توکویل نیز تصریح می‌کند، اساس بنای تمدن را تشکیل می‌دهد و تمدن جدید نیز بر مبنای همبستگی و پیوستگی انسانها در قالب دولت ملی یا «ملت - دولت» بنا شده است. بر این مبنای، توسعه در معنای مدرنیستی آن یکسان‌ساز است و نظریهٔ یک ملت - یک دولت یا دولت ملی به این معنا اشاره دارد که هر دولتی باید نمایان‌گر و یا برخاسته ملتی یکپارچه باشد. در عین حال در بسیاری از کشورهای پیرامونی همانند ایران که در آنها توسعه امری خود آگاه است و فرصت کمی برای آن وجود دارد، شاهد نوعی ناهم‌فازی و ناهم‌زمانی میان دو مقولهٔ ملت‌سازی و دولت‌سازی هستیم به این معنا که شکل‌گیری دولت، بفرآیند ملت‌سازی تقدم پیدا کرده و پیش از آنکه ملتی شکل گرفته باشد، سیستمی دولتی به سیره‌ای عمدتاً برون‌زا در این جوامع استقرار یافته است. (۱) نتیجه این تأخر زمانی چنانکه باری‌بوزان نیز به آن اشاره دارد، تشکیل دولت - ملت به جای ملت - دولت است. در این حالت دولت نقش محوری در ایجاد ملت ایفا می‌کند و الگوی ملت‌سازی، الگویی از بالا به پایین است. (۲) علاوه بر این در ایران معاصر شاهد پدیده‌ای هستیم که می‌توان آن را ناموزونی ساخت سیاسی (دولت - ملت) و یا کندپویی جریان ملت‌سازی نسبت به تکوین پروژه دولت‌سازی دانست. گواه بارز این ادعا نیز همانندی و شباهت شایان توجه میان مطلوبها

و مطالبات مطرح شده در جنبش دوم خرداد و نهضت مشروطه است. به واقع نهضت مشروطه به عنوان سرآغاز پویش ملت‌سازی در ایران معاصر بر اساس آرمانهایی چون قانون‌خواهی، حکومت محدود و تحت نظارت و تحقق آزادیهای سیاسی و برابری حقوقی شکل گرفت و کمتر از یک سده پس از آن نیز همین آرمانها در قالب جنبشی تحول‌خواه با عنوان «دوم خرداد» تکرار شد. در مقابل، پروژه دولت‌سازی در سیر تاریخی خود و در هر منزلگاه گرهی از گرههای فرارو گشوده است به گونه‌ای که در بعد پی‌ریزی پایگاه مادی، دیوان‌سالاری دولتی، ارتش منظم و فراگیر و یکپارچگی سرزمینی از مهم‌ترین دستاوردهای آن بوده و به لحاظ ایدئولوژی سازمان دهنده نیز، شکاف مذهب و حکومت مدرن در ایده دولت را تخفیف داده است (۳) این ناموزونی بستر ساز پدیده‌ای است که می‌توان آن را ساخت سیاسی (دولت - ملت) از ریخت افتاده نامید. (۴) و نشانگر آن است که دولت نتوانسته همگونی سیاسی و اجتماعی را به میزان نیاز برقرار کند و ملت را به مثابه جزئی از ایده دولت شکل دهد. بوزان این گونه دولت‌ها را «دولت ضعیف» می‌نامد و بر این نظر است که این دول به اعتبار تعریف، نگرانی‌های جدی نسبت به تهدیدات داخلی متوجه اقتدار خود دارند و در مقابل چالشهای داخلی و دخالت‌های خارجی آسیب‌پذیرند. (۵) بر این اساس مقاله حاضر به این پرسش اساسی می‌پردازد که علت این کندپویی و جاماندگی فرآیند ملت‌سازی در ایران چیست؟ و مناسب‌ترین راهبرد برای پیشبرد پویش مذکور کدام است تا بر اساس آن جامعه ایرانی بتواند با هم عرض‌سازی نسبی دولت و ملت شاهد حکومتی مؤثر و با نفوذ در عرصه داخلی و هم‌چنین حضوری قوی در محیط پرچالش بین‌المللی باشد. در پاسخ، مقاله حاضر مدعی است که پویش ملت‌سازی در ایران معاصر، عمدتاً بر مبنای رهیافتهای حقوقی - سیاسی (مانند نهضت مشروطه و جنبش دوم خرداد) و سیاسی - نظامی (مانند پروژه پروکروتوسی (۶) رضاخانی) پی‌گیری شده است در حالیکه فرم‌گیری یک ملت چنانکه ارنست گلنر نیز تأکید می‌کند، بیش از آنکه نتیجه رهیافتهایی از این دست باشد پیامد شکل تازه‌ای از ساماندهی جامعه و آرایش مجدد و بخردانه نظام اجتماعی است. (۷) بر این اساس پیوند اجتماعی انسانها به منظور تشکیل یک ملت در جامعه‌ای که تنوع و گوناگونی هویتی (زبانی، قومی، مذهبی و نژادی) در آن بارز و تقلیل‌ناپذیر است، نیازمند سطح جدیدی از برابری و احساس هم‌رتبگی در روابط اجتماعی و تجانس شأنی

است تا از خلال احساس اشتراک در منافع، ادغام اجتماعی و همبستگی ملی میسر شود. برای این مقصود به نظر می‌رسد که الگوی جامعه مدنی و استقرار نهادها و تشکلهای مدنی مناسبترین نوع ساماندهی اجتماعی است که می‌تواند برابری و هم‌شأنی مورد نظر را فارغ از دستکاری در هویت‌های پیش گفته به ارمغان آورد و شقاق مبتنی بر هویت‌های اولیه را به وفاق مبتنی بر هویت‌های ثانویه (هویت‌های حرفه‌ای، شغلی و قراردادی) تبدیل کند. بر این اساس در این مقاله برابری منتج از این ساماندهی نوین اجتماعی را «برابری مدنی» (۸) می‌نامیم و استقرار این سطح از برابری را به عنوان یکی از راهبردهای مناسب تکوین پویای ملت‌سازی در کشورمان پیشنهاد می‌کنیم.

الف. پویای ناتمام ملت‌سازی در ایران معاصر

سرآغاز صورت‌بندی هویت ایرانی در دوره جدید را می‌بایست تصمیم شاه اسماعیل صفوی مبنی بر اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی ایرانیان دانست. تبلیغ ایرانیت ملفوف در تشیع از سوی صفویه تابع برخی الزامات سیاسی و به منظور بازیابی و بازشناسی قدرت و هویت ایرانی در برابر خلفای عثمانی و ازبکان سنی مذهب صورت گرفت که در پی تحدید و هضم بقایای تمدن ایرانی بودند. بر این اساس اگر ایرانیان به تشیع روی نمی‌آوردند به احتمال بسیار امروز کشور و یا واحد سیاسی مستقلی به نام ایران با ویژگیهای کنونی آن وجود نداشت. (۹) به اعتبار همین ویژگی سرنوشت‌ساز است که در تمامی گفتمان‌های ملیت‌ساز / خواه، در دوره‌های بعدی شاهد تاثیر به سزای عنصر مذهب به ویژه تشیع اثنی عشری هستیم (تأثیر مثبت یا منفی). در عین حال مهم‌ترین ضعف گفتمان صفوی آن بود که در میان ملاط‌های گوناگون پیوندگر اقوام ایرانی تنها به همگونی مذهبی و هم‌آئینی توجه داشت و به همین سبب در تمام دوره صفوی نسبت به پیوند میان شیعیان و اقلیت سنی که در بخش‌های مهمی از سرزمین ایران سکنی گزیده بودند، نه تنها توجهی نشد بلکه به عکس اقدامات بسیاری در مقابل آن انجام گرفت و این گسل هویتی تعمیق گشت. به واقع مذهب مسلط شیعه در میان جامعه شیعیان ایران به ایجاد هویت مشترک اجتماعی و ارائه هنجارها و سنت‌های مشترک کمک کرده و به ویژه در هنگام‌های بحرانی، دیگر گسست‌های اجتماعی را تخفیف داده است. اما از سوی دیگر باید توجه داشت که وجود مذهب مسلط در یک جامعه (مانند ایران)

همچنان که می‌تواند به هم‌سازی هویت اجتماعی در میان معتقدین به آن یاری رساند، این توانایی را نیز داراست که به لحاظ برخورداری از عناصر انعطاف‌ناپذیر اعتقادی، واسازی هویت اجتماعی از معتقدین به دیگر ادیان و مذاهب را نیز در پی داشته باشد. هم‌چنین مذهب از آنجا که خصلتی جهان‌شمول دارد و در سودای جهان‌گرایی است لزوماً به وفاداری سرزمینی که جزئی تأثیرگذار در میان عناصر هویت ملی است یاری نمی‌رساند. این به آن معناست که یک مؤمن معتقد در فقدان دلبستگی سرزمینی نیز می‌تواند ایمان خویش را حفظ کند. چنانکه مذهب آذری‌ها و گیلکی‌ها، مانع برخی جداسریهای آنان در مقاطعی از تاریخ معاصر ایران نبوده است. در عین حال باید توجه داشت که دوران صفوی در مقطع پیشامدرن تاریخ ایران قرار دارد و ملت به مثابه مجموعه شهروندان صاحب حق، هنوز در آن دوره معنایی نداشته است. (۱۰) از این جهت می‌توان نهضت مشروطه را سرآغاز تکوین هویت ملی در معنا و برداشت مدرن آن دانست و مظهر تام تجلی آن نیز تشکیل مجلس شورای ملی است. جریان مشروطه‌خواهی به مثابه محملی برای تکوین بستگی قانونی و پیوستگی حقوقی در مجموعه عناصر هویت ملی ایرانیان نقش ایفا کرد و با تأسیس نهادهای ملی همچون قانون اساسی، انتخابات، احزاب سیاسی، مجلس شورا و کابینه برآمده از مجلس، یکی از پایه‌های بنیادین سرنوشت مشترک مردم ایران را فراهم نمود. (۱۱)

در عین حال مهم‌ترین مشکل جریان مشروطه‌خواهی آن بود که درصدد محدود و مشروط کردن قدرت حکومتی برآمد (سلسله قاجار) که در ضعیف‌ترین و نحیف‌ترین دوران خود به سر می‌برد و فاقد هیمنه به سامانی بود. در حقیقت مفروضه اصلی قانون اساسی مشروطه تحدید و تقسیم قدرت بود و نه ایجاد و تولید آن. درحالی که به بیان ساموئل هانتینگتون، «پیش از محدود ساختن اقتدار باید اقتداری وجود داشته باشد.» (۱۲) به همین سبب جنبش مشروطه نتیجه‌ای جز ناامنی، فقر و از هم‌گسیختگی اجتماعی و ملی به همراه نداشت و دستامد بلافصل آن جدائی‌طلبی و خودمختاری جویی برخی اقوام مرزنشین کشور بود. همین شرایط زمینه برآمدن ناسیونالیسم دولت‌گرای رضاخان را فراهم کرد و توجه عناصر ترقی‌خواه را به سوی انسجام ملی در پرتو اقتدارگرایی سیاسی معطوف نمود. رضاشاه برای ایجاد دستگاه اداری متمرکز، گسترش ارتباطات و غلبه بر بحران نفوذ، دست به همگون‌سازی هویت‌های پیرامونی زد تا محیط مسطحی را

در برابر اقتدار دولت خود مهیا کند. بنابراین پهلوی‌ها در بعد فرهنگی مدعی شدند که ملت ایران قوم واحد و یکدستی است و زبان واحدی دارد و بر این اساس سعی در منطبق نشان دادن ملیت و زبان داشتند. به ویژه پیرو سیاست‌های همه‌فارسی‌خواهانه پهلوی دوم، انکار موجودیت جوامع عرب زبان جنوب غربی کشور، ممنوعیت طبع و نشر به زبان ترکی آذربایجانی یا سایر اشکال زبان ترکی، تلقی زبان کردی به مثابه لهجه‌ای از زبان فارسی و تبعیضی فراگیر علیه همه استانها به سود تهران و علیه کلیه استانهای غیرفارسی زبان به نفع فارسی زبانها در دستور کار قرار گرفت. (۱۳) هم‌چنین رضا شاه دست به یورش نظامی به زندگی و فرهنگ عشایری زد و با بهره‌گیری از زور عریان سعی در تلاشی ایلها و سکنی دادن آنها در نواحی غریبه نمود که در اغلب موارد با مرگ و میر فراوان به انجام رسید.

به واقع جامعه ایرانی از سه جامعه متداخل شهری، روستایی و ایلی تشکیل شده و همانگونه که رضاشاه سعی در ادغام جامعه ایلی در دیگر جوامع نمود، پسر وی محمدرضا نیز به واسطه اصلاحات ارضی تلاش کرد تا جامعه روستایی را در شهر ادغام کند. اما هر دو در سیاستهایشان ناکام بودند و این همگون‌سازی ظاهری نتیجه‌ای جز غلبه مناسبات و ویژگی‌های روابط اجتماعی ایلی در روستا و شهر و غلبه شیوه زیست روستایی در شهر نداشت (۱۴) و پدیده مذکور تا امروز نیز فرهنگ عمومی را تحت الشعاع قرار داده است. از دیگر اقدامات رضاشاه متحدالشکل کردن لباس مردم به تقلید از پطرکبیر بود که این امر لباس روحانیون و بانوان را نیز دربرگرفت و در واقع بخشی از سیاستهای عرفی‌سازی جامعه ایرانی با هدف همگون‌سازی آن به شمار می‌رفت. دیگر اجزای این سیاست عبارت بود از تأکید بر نوعی ناسیونالیسم رمانتیک با یادآوری افتخارات شکوه‌آمیز ایران باستان همراه با نوعی دل‌اندوهی نسبت به گذشته تاریخی پیش از ورود سامیان و تسلط فرهنگ اسلامی. این شیوه یکسان‌سازی هویتی و اساس آن یعنی تخریب گوناگونی هویت‌های اولیه (زبان، قومیت، مذهب و ...)، آسیبهایی بسیاری به انسجام ملی ایرانیان وارد ساخت و بیش از آنکه خرده‌هویتها را در یک «ما»ی ملی گردهم آورد رویارویی آنان را تسهیل نمود. بنابراین پهلویها که مشروعیت خود را در ایدئولوژی ناسیونالیسم جستجو می‌کردند، در پروژه ملت‌سازی موفق نبودند و

پارادوکسهای بسیاری در این مسیر ایجاد کردند که در نهایت به پیروزی انقلاب اسلامی با هدف رفع پارادوکس مذهب و دولت انجامید.

ب. گوناگونی قومی و لزوم پردازش اجتماعی هویت ملی

ایران در طول سه هزار سال گذشته، همواره هدف یورش و تاخت و تاز اقوام مختلف بوده است و در نتیجه به لحاظ گوناگونی هویت‌های انعطاف‌ناپذیر و با قابلیت پایین تألیف‌پذیری از تنوع بسیار برخوردار است. اقوام گوناگونی چون بلوچ، ترکمن، گیلک، آذری، لر، کرد، عرب، طالشی، ترکمن، فارس، لاری، آشوری و غیره که هر کدام با زبان و گویش مخصوص به خود تکلم می‌کنند و معتقدان به ادیانی چون اسلام، مسیحیت، زرتشت و یهود که برخی از آنها به فرقه‌ها و شعبه‌های خردتری تقسیم می‌شوند، شاهدی بر این مدعا است. (۱۵) در عین حال از آنجا که هویت‌های حاشیه‌ای و در اقلیت به لحاظ جغرافیایی و سرزمینی بیشتر در پیرامون کشورمان قرار دارند و مرز نشین هستند، این تنوع و گوناگونی به لحاظ سیاست‌گذاری کلان ملی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند به ویژه که میان مرزهای قومی و سیاسی نیز انطباق انسجام بخش وجود ندارد.

تنوعی از این دست هم‌چنین رهنمونگر این نکته است که برای گذار از واگرایی ملی به همگرایی، تأکید بر هویت‌های اولیه به مثابه عامل اساسی تامین وفاداری ملی، به تنهایی وافی به مقصود نیست. برای مثال چنانچه زبان پارسی به عنوان سیمان پیوندگر گروه‌بندی‌های فروملی انتخاب شود (هم چنانکه پهلوی اول بر آن پای می‌فشرد)، آنگاه با این مشکل مواجه می‌شویم که بسیاری از پارسی‌زبانان ایرانی، امروز سخنان یک افغانی که به زبان دری سخن می‌گوید و یا یک تاجیک را بهتر از هم میهن آذری زبان خویش فهم کرده و با آن ارتباط برقرار می‌کنند. این به آن معناست که در مسیر ملت‌سازی، راهبردهایی که بر هم قانونی، هم‌کیشی، هم‌زبانی، هم‌خطی و یا یگانگی قومی تأکید می‌کنند، همگی اکثریت محور و یا مرکزیت محور هستند و به سبب ناتوانی در جذب گروه‌بندی‌های پیرامونی و یا در اقلیت به درون جامعه ملی، پویای ملت‌سازی را ناتمام می‌گذارند. بر این اساس باید در کنار تأکید بر دین رسمی، قانون اساسی، زبان رسمی و ... راهبردی اتخاذ نمود که در عین حفظ و احترام به هویت‌های اولیه و عدم تحریک آنها، هویت‌های منعطف و سازش‌پذیر و یا هویت‌های قراردادی و جعلی (ثانویه)

را یکی از مناطهای همبستگی ملی قرار دهد و از این طریق فاصله گروههای اجتماعی را کمتر سازد. ترجمان این راهبرد را می‌توان در «توسعه اجتماعی» خلاصه نمود و در نتیجه ناموزونی فرآیندهای دولت‌سازی و ملت‌سازی به ناموزونی و ناهم‌فازی «توسعه سیاسی» و «توسعه اجتماعی» تحویل می‌شود.

بر این اساس ساخت اجتماعی هنگامی توسعه یافته است که اقوام، اقلیتها، طبقات و اقشار گوناگون اجتماعی توانسته باشند به نوعی شعور، وجدان و آگاهی جمعی دست یافته و نهادهای صنفی و سیاسی خود را در جهت تجمیع و تشکل منافع خود پدید آورند. گذار از بساطت، عدم تعدد و تصلب ساختاری به پیچیدگی، تعدد و انعطاف که خود را در پیدایش نهادهای اجتماعی در جامعه مدنی متجلی می‌کند از علائم توسعه یافتگی ساخت اجتماعی است. (۱۶) بر این اساس الگوی جامعه مدنی زمینه‌ساز آفرینش سطحی از احساس برابری در موقعیت اجتماعی افراد است که از طریق ایجاد امکان تعامل انجمنی به منظور پیشبرد منافع گروهی فارغ از بستگی‌های جنسیتی، زبانی، دینی، قومی، خویشاوندی و نژادی به دست می‌آید و قادر است به مثابه عاملی در جهت برقراری ارتباط اجتماعی میان گروههای ناهمگون هویتی، در جهت تکوین همبستگی ملی ایفای نقش نماید.

اهمیت اتخاذ این راهبرد هنگامی بیشتر آشکار می‌شود که بدانیم مهم‌ترین مسأله یا آسیب در باب هویت ملی ایرانیان، ضعف هویت جمعی در سطح اجتماع است. بر اساس تحقیقات تجربی مشخص شده است که سطح هویت جمعی در ایران کوچک و خاص‌گرایانه است و هویت جمعی عام یعنی هویت اجتماعی یا ملی بسیار ضعیف می‌باشد؛ به نحوی که افراد، پای بند ارزشها یا هنجارهای خاص‌گرایانه فامیلی و قومی خود هستند و در زندگی و فعالیت روزمره، مانند انتخاب همسر یا دوست و یا شریک و همکار و در داد و ستد تجاری، مصالح و منافع قومی و خویشاوندی خود را بر مصالح و منافع عام ترجیح می‌دهند. (۱۷) این بدان معناست که بعد اجتماعی هویت ملی در کشور ما مغفول مانده است در حالی که پویای ملت‌سازی بیش از آنکه خصلتی رمانتیک و یا سیاسی - حقوقی داشته باشد، پویای اجتماعی است. بنابراین یک ملت هم‌چنان که امرسون در کتاب خود با عنوان «از امپراطوری تا ملت» تأکید می‌کند، اجتماعی از مردم است که نه تنها در عناصر مهمی از یک میراث مشترک، عمیقاً با هم شریکند بلکه در

منافع اجتماعی نیز سرنوشت مشترکی را انتظار می‌کشند. (۱۸) بر همین اساس میروسلاو روش، نظریه پرداز چک تبار مسائل قومی معتقد است که در فرآیند شکل‌گیری ملت، سه عامل غیرقابل جایگزین است: (۱) خاطره گذشته مشترک که حداقل به عنوان هسته تشکیل دهنده آن گروه قلمداد می‌گردد؛ (۲) وجود پیوندهای تنگاتنگ زبانی یا فرهنگی که روابط اجتماعی عمیق‌تری را در درون گروه امکان پذیر می‌سازد؛ (۳) مفهوم برابری تمام اعضای گروه که به صورت یک جامعه مدنی سازمان یافته‌اند. (۱۹)

ج. جامعه مدنی و کارکرد ملی‌سازی روابط اجتماعی

ملت یا جامعه ملی^۱ در مقام شالوده‌شناسی عبارت از یک «ما»ی بزرگ هویتی است که باید قادر باشد تا «ما»های کوچک را به گونه‌ای در خود جای دهد که ادامه حیاتش در صلح و امنیت امکان‌پذیر شود و حتی‌الامکان از کشمکش بین گروهی و نزاع اجتماعات فروملی پیشگیری نماید. این فرآیند جای‌دهی و یا تشکیل مای ملی نیازمند میزانی از ارتباطات متقارن و منسجم یا نظام‌مند است که واحدهای مختلف انسانی را به یکدیگر پیوند دهد و در این میان رابطه اجتماعی یک بعد مهم در میان دیگر روابط اعم از سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. (۲۰) رابطه اجتماعی نیز بنا به تعریف با هدف رفع نیازها و تحصیل منافع انبای بشر برقرار می‌شود و پیامد ناتوانی یکایک افراد در برآورده سازی نیازهاشان به تنهایی است.

بر این اساس به اقتضای گوناگونی نیازهای انسانی و منافع اجتماعی، دو نوع رابطه طبیعی و قراردادی در میان انواع روابط اجتماعی قابل‌بازشناسی است. روابط طبیعی بر مبنای پیوندهای خونی - غریزی و یا هویت‌های غیرارادی همچون جنسیت، خویشاوندی، قومیت، نژاد، زبان و مانند آنها بنا می‌شوند و خمیرمایه اصلی برقراری و یا قطع آنها، شباهت و یا تفاوت طرفین رابطه در یکی از این هویت‌هاست. اما روابط قراردادی میان کسانی برقرار می‌شود که لزوماً شباهتی به لحاظ هویت‌های نخستین و غیرارادی ندارند بلکه بر اساس آگاهی و آزادی و تنها به لحاظ احساس اشتراک در علائق و منافع اجتماعی اعم از منافع صنفی، حرفه‌ای و شغلی و یا علائق عام‌المنفعه، نوع دوستانه، هنری، تفریحی، ورزشی و مانند آنها با یکدیگر تشریک مساعی و تعاون می‌کنند تا بهتر

به اهداف خویش نائل آیند. در عین حال چنانچه به لحاظ هویت‌های نخستین نیز شباهت و یا تفاوتی داشته باشند، سعی می‌کنند تا به هنگام نیاز به برقراری روابط قراردادی، حتی‌الامکان علقه‌های مهر پیوند و یا تضادهای گسیخت‌آور را نادیده انگارند تا منفعت و حظ افزونتری از تعامل جمعی ببرند. هر کدام از این روابط (طبیعی و قراردادی) زمینه‌ساز ایجاد جامعه متناظری است که فرדיناند تونیس آنها را در دوگانه گزل شافت / گماین شافت، بازنمایی کرده است. روابط گماین شافت بر پیوندهای نزدیک، چهره به چهره، صمیمانه و شخصی، و هم‌چنین عواطف و اطمینان متقابل دلالت دارند اما روابط گزل شافت با رقابت، نفع شخصی، کارآیی، پیشرفت، تخصص و اعتماد مشخص می‌شوند. روابط گماین شافت خصلتی هدفمند ندارد. بلکه خود به خود وجود دارد (طبیعی) اما روابط گزل شافت پیرامون هدف مشخصی جعل می‌شوند و ماهیتی موقتی، اعتباری و ساختگی دارند. (۲۰) بر این اساس روابط گماین شافتی در نهایت می‌توانند مبین با همسنانهایی چون خانواده، قوم، قبیله و فرقه باشند اما ملت که بر ساخته اراده و قرارداد انسان پسا و ستفالیایی است به دنیای گزل شافت تونیس تعلق دارد که در آن پیوندهای خاص‌گرایانه قومی و طبیعی مبنای همگرایی ملی نیست. و همانگونه که نظریه‌پردازان ارتباطات برخلاف ملی‌گرایان ازلی باور معتقدند، ملت موجودی نیست که در انتظار کشف از سوی نسلی برگزیده از ملت باوران باشد بلکه باید جزء به جزء و واحد به واحد ساخته شود. (۲۲) در عین حال گرچه فرآیند ملت‌سازی با روابط قراردادی سازگاری بیشتری دارد اما در باز تنظیم و تجدید بنای هندسی روابط اجتماعی نمی‌تواند روابط طبیعی و برآمده از علقه‌های گماین شافتی را نادیده انگارد و نیازمند الگویی از بازتعریف تعاملات اجتماعی است که گسترش گروه‌های قراردادی، صنفی و حرفه‌ای را در عین حفظ و احترام به گروه‌های نخستین تعقیب نماید زیرا هویت‌های نخستین اغلب ادغام‌ناپذیر و حذف‌نشدنی‌اند. این ویژگی‌های مورد انتظار را می‌توان در روایت انجمن‌گرایی چون آلکسیس توکویل، روبرت پاتنام و جان‌کین از ایده جامعه مدنی یافت که در تعریف عملیاتی آنها از ایده مذکور مستتر است.

بر این اساس جامعه مدنی شبکه‌ای از روابط و مناسبات انجمنی، حرفه‌ای و قراردادی است که از خلال گروه‌های غیردولتی، داوطلبانه و خودگردان به منظور تحقق علائق و تحصیل منافع افراد عضو جریان می‌یابد به گونه‌ای که فرد برای پی‌جویی امیال خود بر

نیروی گروهی حساب می‌کند و هنر تعقیب جمعی اهداف مشترک را می‌آموزد. این گروه‌های سازمان یافته بنا به کارکرد و علائق اعضا می‌توانند در اشکال مختلفی مانند گروه‌های ذینفع، اصناف، اتحادیه‌ها، کلوب‌های ورزشی و هنری، انجمن‌های بحث و مناظره، انجمن‌های اعتباری گردشی و یا علمی - فرهنگی، بنگاه‌های خیریه و گروه‌های یاری‌رسان نمود و ظهور یابند. (۲۳) بر این اساس اصطلاح جامعه مدنی اشاره‌ای است به همه گروه‌ها و نهادهایی که در شرایط مدرنیته هستند. یعنی ما بین گروه‌های خویشاوندی از یک سو و سازمان‌های دولتی از سوی دیگر قرار دارند. (۲۴) در این برداشت باید برای گسترش شبکه روابط انجمنی، میان حوزه خصوصی و نهادهای مدنی رابطه‌ای اندام‌وار ایجاد شود و هویت‌های غیرارادی، غریزی و عاطفی مورد تعدی واقع نشوند تا هویت‌های ثانویه مجال ظهور یابند. برای مثال چنانچه زن پرستاری در جامعه‌ای زندگی کند که در آن به لحاظ جنسیت خود از سوی ساخت حقوقی و یا مجموعه روابط اجتماعی مورد بی‌حرمتی، تبعیض و عدم‌شناسایی قرار گیرد، مجبور است پیش از آنکه در انجمن صنفی پرستاران مشارکت کند، در گروهی عضو شود که برای استیفای حقوق زنان تلاش می‌کند و البته این گروه نیز به اقتضای ماهیت قراردادی خود لاجرم متعلق به گستره مدنی است. از سوی دیگر در انجمن صنفی پرستاران نیز یک عضو باید حتی‌الامکان به قومیت، جنسیت، زبان، نژاد، دین و یا گرایش متفاوت همکاران خویش احترام گذارد تا فعال شدن شکاف‌های هویتی به مانعی در برابر پی‌جویی اهداف گروهی تبدیل نشود. در نتیجه ایده جامعه مدنی، اجتماع را زیرمجموعه جامعه و به مثابه بعد اساسی آن تلقی کرده و با درهم‌آمیزی روابط طبیعی (پیشامدنی) و قراردادی (مدنی)، ملی سازی روابط اجتماعی را تسهیل می‌کند. امکان مزبور فرآورده برقراری نوعی برابری در روابط اجتماعی است که می‌توان آن را برابری مدنی یا برابری قراردادی نامید. بر این اساس افرادی که قرار می‌گذارند تا منفعتی مشترک را تعقیب نمایند باید به مثابه طرفین یک قرارداد برابر فرض شوند و یا نابرابری‌های حاصل از تفاوت هویتی آنها تخفیف یابد تا پیمان آنها (صنفی یا رسمی) قوام و دوام داشته باشد.

د. برابری قراردادی و آفرینش جامعه تصویری

یک ملت همچنان که برساخته رابطه‌ای قراردادی است واجد نوعی هویت انتزاعی و تصویری نیز هست. به بیان بندیک اندرسون ملت یک اجتماع به تصور درآمده یا تخیلی است زیرا حتی کوچک‌ترین اعضای آن بدون آنکه همه دیگر اعضا را هرگز ببینند، بشناسند و یا درباره آنها چیزی بدانند و بشوند، در مخیله خود می‌پندارند که همگی عضو یک ملت واحدند. این ویژگی شامل همه اجتماعاتی می‌شود که از جوامع روستایی و ابتدایی مبتنی بر پیوندهای چهره به چهره بزرگترند. (۲۵) ایده جامعه مدنی نیز از آنجا که بر مبنای نوعی برابری قراردادی قوام یافته است زمینه‌ساز ایجاد این گونه تصور از همبستگی ملی است و این مهم را از طریق تعمیم روابط انجمنی و تکثیر اعتماد مدنی ممکن می‌کند.

مهم‌ترین مفهوم نظری ایده جامعه مدنی «قرارداد اجتماعی» است که بر طبق آن جامعه مؤسسه‌ای مصنوعی است و مردم آن را برای تأمین نظم، امنیت و منافع خود ایجاد می‌کنند و منزلت برابر همه انسانها منبع جایگزین ناپذیر این تأسیس است. (۲۶) جان رالز بزرگترین فیلسوف سیاسی قرن بیستم در بازپرداخت نظری مفهوم قرارداد اجتماعی به شکلی نو بر همین نکته تأکید کرده است. وی در این خصوص، واضح نظریه‌ای در باب انسان مدنی است و انسان مدنی را موجودی می‌داند که عالم‌اً و عامداً وارد قراردادی اجتماعی می‌شود تا از فواید عدیده آن بهره‌مند شود. انسانهای مختار و معقول هنگامی که در شرایطی برابر قرار گیرند با عقد قرارداد اجتماعی در تأمین سعادت همگانی تلاش می‌کنند. (۲۷) بنابراین از نظر رالز اصل قبول برابری همه افراد انسانی یک اصل اولیه برای مذاکره بین مردم برای نیل به قرارداد اجتماعی است. به عبارت دیگر جامعه مدنی با درگیر ساختن و به بازی گرفتن همه افراد اجتماع پیرامون یک پیمان ضمنی، نوعی پندار برابری عام را در همه آنها تقویت می‌کند و به آنها نشان می‌دهد که در پی جویی منافع حرفه‌ای از طریق همکاری صنفی تفاوتی میان یک پزشک ارمنی و همکار مسلمان او نیست و هر دو می‌توانند در یک گروه منافع اجتماعی حرفه خویش را دنبال کنند. بنابراین وقتی افراد، عضو گروههای متعدد مدنی باشند که دارای اهداف و اعضای متفاوتی (به لحاظ هویتی) هستند، به طور طبیعی به واسطه تعامل و فشارهای متقاطع، دیدگاههایشان نسبت به یکدیگر تعدیل می‌شود (مدارا و هم‌پذیری هویتی) و در نتیجه

شبکه وسیعی از انجمنهای فرعی (تعمیم انجمنی) به واسطه ایجاد تداخل منفعتی، باعث افزایش چیزی می‌شوند که اندیشمندان سیاسی قرن بیستم آن را تجمیع منافع نامیده‌اند. (۲۸) بر این اساس آن پزشک ارمنی پس از مدتی تعامل مدنی این تصور را می‌پذیرد که با همه پزشکان فارس زبان و مسلمانی که آنها را نمی‌بیند و یا حتی اسم آنها را نیز نمی‌داند هم منفعت و هم سرنوشت است. تکوین این پندار حاصل تضعیف نوعی نابرابری در ایده جامعه مدنی است که دورکیم آن را «نابرابری بیرونی» می‌نامد. نابرابری بیرونی بر اساس شرایط اجتماعی تولد بر افراد اعمال می‌شود و به معنای توزیع محولی جمعیت در مواضع اجتماعی است. یعنی آحاد جامعه بر اساس ویژگیهای محول مثل سن، جنس، قومیت، زبان نژاد، رنگ و طبقه در مواضع مختلف اجتماعی توزیع شده‌اند. (۲۹) بر این اساس جامعه مدنی به واسطه توسعه شبکه روابط انجمنی (توسعه اجتماعی)، گذر تدریجی به همبستگی فارغ از ویژگیهای محولی را میسر می‌سازد که با پذیرش فزاینده غریبه‌ها در جامعه همراه بوده و نتیجه آن تعمیم اعتماد اجتماعی متقابل است.

در یک کلام با توسعه اجتماعی این آمادگی افزایش می‌یابد که هر غیرخودی نیز می‌تواند سهم مثبتی در عرصه روابط و همکاری اجتماعی ایفا نماید. (۳۰) بنابراین به تعبیر ساموئل هانتینگتون، جامعه محصول فرآیند نهادینه سازی اعتماد بوده و اعتماد مستلزم پیش‌بینی‌پذیری رفتار دیگران است. پیش‌بینی‌پذیری نیز به الگوهای رفتاری تنظیم شده و نهادمند نیاز دارد که بهترین محمل ایجاد آن، شبکه تعاملات مدنی است. (۳۱) تعاملات مذکور به این معنا هستند که اعتماد تنها از روابط احساسی و عاطفی میان افراد حاصل نمی‌شود بلکه می‌تواند برآمده از احساس مسئولیت، عاقبت اندیشی، محاسبه هزینه‌های بی‌اعتمادی و منافع اعتماد و توجه به همکاری‌های ناشی از آن باشد. (۳۲) به عبارت بهتر نهادهای جامعه مدنی امکان انتقال و تکثیر اعتماد را فراهم می‌کنند: من به شما اعتماد دارم چرا که من به او اعتماد دارم و او مرا مجاب کرده که به شما اعتماد دارد. (۳۳)

این شیوه تکثیر اعتماد در نهایت منجر به اعتماد به کسانی می‌شود که با ما شکافهای غیرقابل انکار هویتی دارند و در گوشه دیگری از کشور زندگی می‌کنند اما ما بر این تصوریم که آنها قابل اعتمادند چرا که به واسطه ارتباط از طریق شبکه‌ای از گروههای

افقی و غیر سلسله مراتبی احساس می‌کنیم که سرنوشت مشترکی در انتظار ما و آنهاست هر چند که آنها را شناسیم و برای ما غریبه باشند.

نتیجه‌گیری

هدف «ملت‌سازی» در روایت متأخر آن، نه تحمیل هویت‌های مشترک به مردمان بسیار متمایز، بلکه ساماندهی دولتهاست تا قادر باشند ضمن مدیریت مؤثر قلمرو خویش (کاهش بحران نفوذ) به مردم اجازه دهند علیرغم تفاوت‌هایشان زیست جمعی را تجربه کنند. (۳۴) در عین حال در جوامعی چون جامعه ما که با عنوان در حال توسعه شناخته می‌شوند، این فرآیند واجد تناقض است بدین صورت که ساماندهی دولت با هدف تسهیل جریان ملت‌سازی باید توسط خود دولت صورت گیرد زیرا نیرومندترین عاملی است که حامل توسعه است و توسعه اجتماعی نیز از این قاعده مستثنی نیست. در عین حال اگر این امر یعنی توسعه اجتماعی محقق شود نتیجه آن نیرومندی خود دولت است زیرا دولت قوی تنها در جوار جامعه‌ای نیرومند معنا پیدا می‌کند. بر این اساس نخبگان سیاسی جامعه ما به ویژه آنان که به ایده جامعه مدنی امید بسته‌اند، باید به این نکته توجه کنند که ساماندهی دموکراتیک حوزه رسمی روابط سیاسی پیامد تحقق ایده جامعه مدنی است نه کار ویژه و هدف آن. این به آن معناست که پیش از آنکه در صدد فریه‌سازی حوزه سیاست باشیم باید موانع تشکلیابی منافع اجتماعی را رفع نماییم. این امر به ویژه از آن جهت مهم است که «بی‌اعتمادی» از جمله ایستارهای پایدار ذهنی ما بوده است و به گفته هانتینگتون: «می‌گویند که برای ایرانیان بسیار دشوار است که به همدیگر اعتماد کنند و کمتر می‌توانند مدت زمانی با هم کار کنند.» (۳۵) به واقع اغلب ما قادر نیستیم برای منافع عمومی مشترکمان یا در حقیقت برای هرگونه هدفی فراتر از منافع آنی خانواده هسته‌ای دست به عمل هماهنگ، سنجیده و آگاهانه جمعی بزنیم. بر این اساس چنانچه در کنار اختصاص یارانه به احزاب سیاسی به آموزش نحوه مشارکت در روابط انجمنی در مدارس کشور اهتمام نوزیم و در مسیر جامعه‌پذیری، دانش‌آموزان را با حیات مدنی درگیر نکنیم تنها به افزایش از ریخت افتادگی دولت - ملت کمک کرده‌ایم. زیرا یکی از شاخصهای کلیدی همسبستگی ملی، پویایی زندگی انجمنی است. (۳۶)

یادداشت‌ها

۱. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:
حجاریان، سعید، «الگوی اصلاح دولت در ایران»، در *جمهوریت؛ افسون زدائی از قدرت*، تهران، طرح نو، چ دوم، ۱۳۷۹، ص ۷۲۳
۲. بوزان، باری، *مردم، دولت‌ها و هراس*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۹۴
۳. سیر تاریخی روند مذکور را در مقاله ذیل به گونه‌ای مبسوط‌تر شرح داده‌ام:
پورسعید، فرزاد، «امنیت زدائی از دولت اغتصابی، تأملی در قابلیت‌های فقه امامی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال چهارم، شماره ۱۵، بهار ۱۳۸۱، صص ۹۲ - ۷۵
۴. حجاریان، سعید، «ناموزونی فرآیند توسعه سیاسی در کشورهای پیرامونی»، *راهبرد*، سال دوم، شماره ۲، زمستان ۱۳۷۲، ص ۴۹
۵. *مردم، دولت‌ها و هراس*، پیشین، ص ۱۲۷
۶. پروکروتوس نام آن راهزن مشهور یونانی است که مردم را روی تخت معروفش می‌خواباند و اگر قد آنها بلندتر از تخت بود، سر و ته آنها را می‌زد و اگر کوتاهتر بود آنقدر آنها را می‌کشید تا اندازه تخت شوند.
۷. انتخابی، نادر، «ناسیونالیسم، همزاد تجدد»، *نگاه نو*، شماره ۲۷، بهمن ۱۳۷۴، ص ۱۷۴
۸. اصطلاح «برابری مدنی» را از دکتر حسین بشیریه وام گرفته‌ام. مقصود ایشان از این اصطلاح، اصالت برابری در فلسفه سیاسی دموکراسی است برای آگاهی بیشتر نک:
بشیریه، حسین، *درسهای دموکراسی برای همه*، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۰، ص ۳۳
۹. مجتهدزاده، پیروز، «هویت ایرانی در آستانه سده بیست و یکم»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال دوازدهم، خرداد و تیر ۱۳۷۷، ص ۱۳۵
۱۰. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:
آشوری، داریوش، «ایران: از امپراطوری به دولت - ملت»، در *ما و مدرنیت*، تهران، صراط ۱۳۷۶، ص ۱۸۷
11. Vasiri, Mostafa, *Iran as Imagined Nation: The Counstruction of National Identity*, New York, Paragon House, 1993, p 178.
۱۲. هانتینگتون، ساموئل، *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، محسن ثلاثی، تهران، علم، ۱۳۷۰، ص ۱۶
۱۳. کاتوزیان، محمدعلی همایون، *دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، حسن افشار، تهران، مرکز، ۱۳۷۹، ص ۴۳۳
۱۴. نقیب‌زاده، احمد، *دولت رضاشاه و نظام ایلی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۵

۱۵. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:
- امان‌اللهی بهاروند، سکندر، «بررسی علل گونه‌گونی قومی در ایران از دیدگاه انسان‌شناسی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال سوم، شماره ۹، پائیز ۱۳۸۰، صص ۲۰ - ۲۵.
۱۶. «ناموزونی فرآیند توسعه سیاسی در کشورهای پیرامونی» پیشین، ص ۲۵.
۱۷. حاجیانی، ابراهیم، «تحلیل جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران و طرح چند فرضیه»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال دوم، شماره ۵، پائیز ۱۳۷۹، ص ۲۱۱.
۱۸. مانگون، جرارد، «ملت»، در *فرهنگ علوم اجتماعی*، تهران، مازیار ۱۳۷۶، ص ۸۰۲.
۱۹. هروش، میروسلاو، «از جنبش ملی تا یک ملت کامل»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال یازدهم، شماره ۱۱۰ - ۱۰۹، مهر و آبان ۱۳۷۵، ص ۴۵.
۲۰. چلبی، مسعود (گفتگو)، «وفاق اجتماعی و همبستگی ملی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، شماره یکم، پائیز ۱۳۷۸، ص ۳۰.
۲۱. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:
- توئیس، فردیناند، «گماین شافت و گزلفاشت»، در هربرت اسپنسر و دیگران، *مدرنیته؛ مفاهیم انتقادی، جامعه سنتی و جامعه مدرن*، منصور انصاری، تهران، نقش جهان، ۱۳۸۱، صص ۱۳۴ - ۱۳۷.
22. Smith, Anthony, "State - Making and Nation - Building", in Hall, John, *The State, Critical Concepts*, London and New York, Routledge, 1997, pp 60, 67.
23. Perez - Diaz, Victor, "The Possibility of Civil Society; Traditions, Character and challenges, in *Civil Society Theory, History, Comparison*, Oxford, Blackwell Publishers, 1995, p 103.
24. Mouzelis, Nicos, "Modernity, Latedevelopment and Civil Society", op.cit., p 225.
25. Anderson, Benedict, *Imagined Communities; reflections on the Origin and spread of nationalism*, London and New York, Verso, 1991, p6.
26. Seligman, Adam, *The Idea of civil society*, New York, Macmillan Press, pp 22 - 93.
۲۷. دباشی، حمید، «نقدی بر نظریه لیبرالیسم جان رالز»، *کیان*، سال نهم، شماره ۴۸، مرداد و شهریور ۱۳۷۸، ص ۴۸.
۲۸. پاتنام، روبرت، *دموکراسی و سنت‌های مدنی*، محمد تقی دلفروز، تهران، روزنامه سلام، ۱۳۸۰، ص ۱۶۱.
۲۹. چلبی، مسعود، *جامعه‌شناسی نظم، تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی*، تهران، نی ۱۳۷۵، صص ۱۹۶ - ۱۹۷.
۳۰. پیشین، ص ۲۱۱.
۳۱. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، پیشین، صص ۴۰ و ۴۱.
۳۲. محمدی، مجید، *جامعه مدنی ایرانی، بسترهای نظری و موانع*، تهران، مرکز، ۱۳۷۸، ص ۳۱۱.
۳۳. *دموکراسی و سنت‌های مدنی*، پیشین، ص ۲۸۸.
34. Ottaway, Marina, "Nation Building", *Foreign Policy*, September / October, 2002, p 17.
۳۵. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، پیشین، ص ۴۹.
36. "Nation Building", op.cit., p 20.